

هو الولی

جزوه ولایت فقیه

ترجمه خلاصه کتاب فقه الولایه و الحکومه الاسلامیه

تقریر الابحاث الفقیه البارع سماحه آیه الله المظاہری (مدظله العالی)

المجلد الاول

قرن و حقه : شیخ مجید هادی زاده

اعداد نشر : مؤسسه الزهراء الثقافیه الدراسیه ۱۴۲۸ ق ۱۳۸۶ ش، قم المطبعه اعتماد

ترجمه و خلاصه : حسین مطیع

بسم الله الرحمن الرحيم

خواننده محترم

سلام علیکم و رحمه الله

ذکر نکاتی خالی از لطف نمی باشد:

1- بعد از یافتن کتاب 3 جلدی فقه الولایه و الحکومه الاسلامیه به مطالعه آن پرداختم، جلد اول حاوی مطالب ارزشمندی در باب ولایت فقیه بود اما جلد های دوم و سوم در باب خمس، انفال، امر به معروف و ... بود، لذا فقط به تلخیص جلد اول – بنابر نیاز موجود اقدام کردم.

2- نحوه کار به این صورت بود که کتاب را خوانده آن را برای خودم ترجمه و سپس خلاصه و چکیده آن را به قلم خود، فصل به فصل و بخش به بخش می نوشتم.

3- در هنگام مرور کتاب مطالب تکراری و یا حواشی فرعی را حذف نمودم.

4- اگر مطلبی به ذهن حقیر می رسید، داخل [] می گذاشتم تا از مطالب نویسنده محترم مجزا باشد.

5- گمان نمی کنم کتابی به زبان عربی، بهتر و خوش سلیقه تر از این کتاب برای توضیح ولایت فقیه نوشته شده باشد، هر چند شبیه های این موضوع تا امروز افزایش یافته و بعضی از آنها در این کتاب نیست.

6- امید است این تلخیص که نگارش آن وقت زیادی از بنده گرفت مورد تأیید و نظر حضرت صاحب الامر (عج) واقع شود.

بدیهی است که نویسنده محترم چون این ترجمه خلاصه را ندیده اند، مسئولیت آن را به عهده نگیرند برای ایشان و همه اساتید و فضلاء معظم حوزه علمیه قم و اصفهان، آرزوی بهروزی و سرافرازی دارم.

حسین مطیع

فصل اول

تحلیل ولایت فقیه

لازم است در ابتدا مفهوم ولایت فقیه روشن شود تا اولاً با حصول موضوع واحد بتواند محمولات را به درستی بر آن حمل کرد و ثانیاً بین مسائل مشابه پرهیز شود. خصوصاً که کلمه ولایت دارای معانی متفاوت است و در فقه، عرفان و ... نیز به کار برده می شود و باید مفهوم آن اول روشن شود.

فصل اول

مباحث مقدماتی

که مشتمل بر 13 مقدمه است.

مقدمه اول:

اقسام ولایت

ولایت به 3 معنا به کار برده می شود :

- 1- ولایت تکوینی (که خود به 4 گروه تقسیم می شود)
- 2- ولایت تشریحی (که خود به 4 گروه تقسیم می شود)
- 3- ولایت عنایی (که از مرتبه وجود بالاتر به مرتبه مادون می رسد)

معانی ولایت تکوینی

- 1-1- به معنای صحت تصرف در تکوین
- 2-1- به معنای زعامت مردم در مسیر کمال
- 3-1- به معنای زعامت وجود در مراتب زندگی (واسطه فیض)
- 4-1- به معنای تعلق زندگی عالم به معصومین (ع)

معانی ولایت تشریحی

- 2-1- به معنای ولایت در قانون گذاری و سنت گذاری
 - 2-2- به معنای ولایت در قضاوت و داوری
 - 2-3- به معنای ولایت در وجوب اطاعت و فرمانبرداری
 - 2-4- به معنای ولایت در رهبری جامعه و حکومت (که محل اصلی و منظور دقیق این کتاب است)
- سپس نویسنده به توضیح هر یک از اقسام نه گانه بالا پرداخته و ادله آن را به تفصیل از آیات و روایات می آورد.

مقدمه دوم :

مصادیق اقسام ولایت

حال سؤال این است که چه کسانی هر یک از این اقسام ولایت هستند؟ و آیا این ولایات در افراد خاصی منحصر است؟ آیا می توان همه یا برخی از آنها را کسب کرد؟

مصادیق ولایت تکوینی :

- 1-1- این قسم از ولایت را همه دارند به نسبت کم و بیش و عرفا دارای مرتبه خاص آن هستند.
- 2-1- برای انبیاء قابل اکتساب است و برای دیگران مقدور می باشد.
- 3-1- برای انبیاء قابل اکتساب است و برای دیگران مقدور نمی باشد.
- 4-1- مختص چهارده معصوم (ع) است.

مصادیق ولایت تشریحی :

2-1- قانون گذاری : برحسب درجات افراد متفاوت است و مرتبه کامل آن متعلق به معصومین (ع) است، ولکن فقها و عالمان عادل دارای شرایط نیز از آن برحسب مراتب بهره مند هستند و علاوه بر عقل احادیث نیز آن را تأیید می کند که خواهد آمد مثل:

1- مرسله احتجاج که فقها آن را پذیرفته اند. «من کان من الفقها صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه مطیعاً لامر مولاه. فللعوام ان یقلدوه...»

2- حدیث محمدبن ادریس: از امام صادق (ع) انما علینا ان نلقی الاصول و علیکم ان تفرعوا

3- حدیث امام رضا (ع) : علینا القاء الاصول و علیکم التفریع.

که سند آن درست و مورد استفاده فقها واقع شده است.

2-2- قضاوت: که علاوه بر معصوم (ع) برای فقها هم ثابت شده است و در این مسأله اختلافی میان علما نیست و دلایل روایی هم دارد. مثل:

1- مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (ع) : ینظران من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا؛ فلیرضوا به حکما، فانی جعلته علیکم حاکما

2- حدیث ابو خدیجه از امام صادق (ع) : ... اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فإنی قد جعلته علیکم قاضیا... (این حدیث به دو شکل روایت شده است و قریب المضمون می باشد).

3-2- وجوب اطاعت : این معنا نیز بعد از معصوم (ع) برای فقیه اثبات شده است که دلایل آن مشروط خواهد آمد و همان احادیث قبل نیز بر آن گواه است.

4-2- رهبری جامعه و حکومت : که مصداق آن موضوع اصلی و منظور و مراد از ولایت فقیه می باشد و در آینده مفصلاً بحث خواهد شد.

مصادیق ولایت عنایی :

مثل عنایت خاص پیامبر (ص) برای هدایت مؤمنین یا عنایت خاص قرآن برای هدایت متقین که خارج از موضوع ماست.

مقدمه سوم:

سابقه تاریخی بحث ولایت فقیه

سابقه تاریخی این بحث حداقل به زمان شیخ صلاح الدین حلبی (ق 4) از اساتید شیخ مفید بر می گردد و 2 قول در این مسأله هست: (و بعضاً با عبارت سلطان الاسلام از آن یاد کرده اند).

1- اجماع شیعه بر صحت ولایت فقیه

2- پذیرش صحت ولایت فقیه توسط شیعه

سپس نویسنده به بیان عین عبارات و کلمات بعضی از فقهای قدیمی در این راستا پرداخته است:

1- سخن شیخ مفید در مقنعه:

اقامه حدود به پادشاه اسلام (سلطان الاسلام) که از طرف خدا معین شده واگذار گردیده است. آنها امامان هدایت از آل محمد (ص) هستند و هر کسی که امام او را برای این منصب نصب کند از امیران و حاکمان. و نظر در این باره را به فقیهان از شیعیانشان واگذار کرده اند (مقنعه ص 810)

سخن شیخ طوسی در نهایت:

شیخ طوسی نیز شبیه همان عبارت را دارد. و نظر در این باره را به فقها و از شیعیانشان واگذار کرده اند (نهایه ص 300)

3- سخن سالار دیلمی در مراسم:

اما قتل و جرم به پادشاه واگذار می شود یا کسی که سلطان او را امر کرده است. و اگر مانعی هست آن را به فقها تفویض کرده اند (المراسم العلویه ص 263)

3- سخن ابن صلاح حلبی در کافی (الكافی ص 172)

4- سخن ابن ادریس در سرائر (السرائر الحاری ج 3، ص 538)

5- سخن محقق نجم الدین فی اشرایع

6- سخن علامه حلّی در قواعد الاحکام (قواعد الاحکام ج 1، ص 525)

7- سخن شهید اول در الذکری (الدروس اشریع ج 2 ص 47)

8- سخن شهید ثانی در مسلک (مسلک الافهام ج 1، ص 476)

9- سخن محقق ثانی در جامع المقاصد (وسائل محقق کرکی ج 1، ص 142)

10- سخن صاحب کاشف الغطاء (کاشف الغطاء ج 1، ص 420)

11- سخن علامه احمد نراقی در عوائد الایام (عوائد الایام، ص 536) [که ولایت مطلقه هم از آن استنباط می شود].

12- سخن محقق عاملی در مفتاح الکرامه (مفتاح الکرامه، ج 10، ص 21)

13- سخن شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر (جواهر الکلام ج 21، ص 497، ج 16، ص 178)

14- سخن شیخ انصاری در کتاب مکاسب (مکاسب ج 3، ص 559)

15- سخن محقق همدانی در مصباح الفقیه (مصباح الفقیه، ج 3، ص 161)

16- سخن میرزای شیرازی [که از فتوای حرمت تنباکوی ایشان هم عملاً نظر ایشان فهمیده می شود].

17- سخن محقق یزدی در عروه [ج 4 ص 30، مسأله 7]

18- سخن محقق نائینی (در تنبیه الامه و تنزیه المله، ص 59) (که به زبان فارسی تصریح کرده اند).

19- سخن آیه الله بروجردی (البدر الزاهر ص 52 و 57)

20- سخن امام خمینی (ره) (کتاب البیع، ج 2، ص 365) که عملاً و نظراً به آن وفادار بودند

21- سخن محقق خویی (منهاج الصالحین، ج 1، ص 366) نظر اول ایشان مخالف ولایت فقیه بود سپس براساس قاعده حسبه آن را پذیرفت و بعد از 30 سال ولایت فقیه را کامل پذیرفت [و حتی به آن عمل کرد] (همان، ج 1، ص 392 و ص 279)

مقدمه چهارم:

قاعده حسبه

این قاعده را که عملاً از سالیان قبل به آن استناد می کردند باید کمی توضیح داد: ریشه لغوی آن از حسابان یا احتساب می آید. لکن معنای اصطلاحی قاعده این است که: «مالایرضی الشارع بترکه» هرچه را که قانون‌گذار راضی به ترک آن نیست به خاطر اهمیتش مصداق این قاعده قرار می گیرد و شامل فعل و ترک می شود. و دلیل آن نیز اولاً عقل است، مثل احکام میت و شامل سایر واجبات کفایی می شود و ابن صلاح حلبی اولین کسی است که آن را در حدود و تعزیرات اجرا کرده است و تا به حال همه فقها آن را پذیرفته و اجرا کرده اند و از آن اصل ولایت فقیه استنباط می شود و این معنای ریاست اجتماع و قیام برای حکومت از مصادیق آن نیز هست.

مقدمه پنجم:

ضرورت وجود حکومت در همه جوامع

این اصل از مسلمات عقل بشری در امور اجتماعی و سیاسی است، احادیث زیادی از امام علی (ع) و امام صادق (ع) و امام رضا (ع) نیز می تواند مؤید آن باشد. و بزرگانی مثل ابن سینا و خواجه نصیر طوسی، علامه طباطبائی، صافی گلپایگانی و ... در باره آن توضیحاتی را ارائه داده اند که به دلیل وضوح اهمیت و قبولی آن از طرف همه بیش از این بحث نمی گردد.

مقدمه ششم:

اصالت عدم تسلط بر کسی (آزادی انسان)

یکی از اصول فقه اسلامی آن است که هیچ کس بر کسی ولایت و تسلط و حکومت در حالت عادی ندارد. ادله عقلی و آیات قرآن و احادیث نیز آن را تأیید می کند که به خاطر کثرت ظهور بیش از این بدان مجال نمی پردازیم. هرچند این منافات با نیاز به قانون نیست.

مقدمه هفتم:

انواع حکومت

حکومتها سه گونه اند:

1- دیکتاتوری

2- انتخابی (از طرف مردم)

3- انتصابی (از طرف خدا)

ولایت فقیه شاخه ای از حکومت نوع سوم است. حکومت نوع دوم محل بحث است و حکومت دیکتاتوری نیز مورد قبول نمی باشد چون واضح البطلان است.

حکومت انتخابی در میان اهل سنت سال ها رایج بوده است و آن را تنها راه رسیدن به حکومت صالح می دانند لکن ما آن را نیز قبول نداریم.

حکومت انتخابی چیست؟ حکومتی که براساس انتخابات و آرای عمده ی مردم نصب شود. و مبانی آن سه چیز است:

- 1- بین دین و حکومت فاصله است و دین قادر به آبادانی دنیا نیست.
- 2- خدا به مردم حکومت دنیویشان را واگذار کرده است و دخالتی در آن ندارد.
- 3- حکومت دو مرحله دارد: 1- مرحله انشاء که با جعل شارع است. 2- مرحله شکل گیری : که با انتخابات عمومی است (مثل امیرالمؤمنین (ع) که در مرحله دوم خلیفه شدند).

حال نقد این آراء :

دلایل طرفداران حکومت انتخابی:

1- قرآن کریم:

الف- آیات مشتمل بر بیعت رضوان مسلمین با پیامبر (ص) نشان دهنده واگذاری این حق از طرف مردم به پیامبر (ص) است.

اشکال : بیعت رضوان که بعد از 6 سال از شکل گیری حکومت بود چطور مردم قبل از آن را به پیامبر واگذار کرده اند؟

ب- آیات شوری : و امرهم شوری بینهم و شاورهم فی الامر امر دلالت بر حکومت می کند.

اشکال : 1- امر در قرآن به معانی گوناگونی به کار رفته است.

اشکال 2: ادامه آیه می فرماید فاذا عزم فتوکل علی الله، یعنی تصمیم نهایی را خود پیامبر (ص) می گیرند.

ج- آیات بیان کننده منزلت انسان و شأن و مقام او مثل انی جاعل فی الارض خلیفه پس خدا انسان را لایق خلافت خود که دانست، امر حکومت را هم به او واگذار کرد.

اشکال: این آیات به مراتب روحی انسان اشاره دارد و نشان می دهد انسان مظهر تجلی خداست. و در باره حکومت و انتخاب و ... نیست.

د- آیاتی که مردم را در باره امور اجتماعی مورد خطاب قرار می دهد مثل واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و ... چون امکان اینکه همه این کار را با هم بکنند نیست لازم است حکومت با رأی مردم تشکیل شود.

اشکال : شأن نزول این آیات در باره وظایف حکومت اسلامی بعد از تشکیل آن در مدینه است و چون مردم عوامل دولتند آنها را خطاب قرار داده است و مخاطب آن خاص است هرچند تعبیر به عام شده است.

2- سنت پیامبر (ص) و معصوم (ع) :

این افراد علاوه بر سنت پیامبر (ص) به نامه هایی از نهج البلاغه نیز استناد می کنند. و حکومت حضرت علی (ع) در سال 35 را انتخابی می دانند. «فان اجتمعوا علی رجل و سمّوه اماماً کان ذلک لله رضی ...» پس حکومت مورد تأیید اهل بیت (ع) نیز انتخابی است.

اشکال اول: حکومت عمر با انتخاب 1 نفر بود و حکومت ابوبکر با انتصاب حدود 10 نفر پس [بنابه نظر شما] اول حدیث ایراد پیدا می کند.

اشکال دوم: این نامه در پاسخ به معاویه نوشته شده است و از باب احتجاج با خضم در آنچه او قبول دارد می باشد برای اسکات او و قطعاً خلافت اولی و دومی با نظر حضرت علی (ع) و غضب ولایت ایشان مورد تأیید شان نیست چون نظر واقعی حضرت در خطبه های دیگر و نامه به صراحت آمده است (مثل خطبه شقشقیه)

3- عقل

عقل بر دو قسم نظری و عملی است.

1- عقل نظری: اگر حکومت نباشد هرج و مرج می شود

مردم باید حکومت درست کنند

پس خودشان باید والی انتخاب کنند.

2- عقل عملی: هر انسانی آزاد است و بر مال و جان خود مسلط است.

حق تعیین حاکم هم دارند

لذا حاکم وکیل مردم در حفظ مال و جان آنهاست.

اشکال 1: پس تشکیل حکومت از احکام ثانوی می شود (برای حفظ جامعه) حال آنکه براساس حکم انتصابی برپایی حکومت از احکام اولیه است که خدا تفویض کرده است. (پس این دلیل برای آن کافی نیست).

اشکال 2: هر دو دلیل اخص از مدعاست، عقل فقط بر وجوب حکومت، حکم می کند نه بیش از آن و حال آنکه با عبارت «فالله هو الولی» قرآن، نیز تعارض دارد.

4- اجماع

سیره عقلا بر حکومت انتخابی است و این شبیه اجماع است.

اشکال: اگر این خلاف سیره معصوم (ع) بود مثل سیره علی (ع) در مقابل خلفا و امام حسن (ع) در مقابل معاویه و امام حسین (ع) در مقابل یزید. پس نشان می دهد آنها این دولت های - به اصطلاح - انتخابی را قبول نداشتند و کاشف نیست.

این تاکنون پاسخ سخنان آنها بود لکن خود ما نیز 12 اشکال جداگانه بر حکومت انتخابی داریم:

اشکالات حکومت انتخابی:

1- هیچ دولتی که همه مردم بر آن مجتمع بوده باشند وجود نداشته است بدون استثناء پس اصلاً دولت کاملاً مردمی محقق نشده است.

2- دلیل ندارد آن دسته از مردم که یک دولت انتخابی را قبول ندارند از آن اطاعت کنند آنها که حکومت را وکیل خود نمی دانند.

3- حتی اگر حکومت در امور مردم ناراضی نیز مجاز به تصرف باشد در حق الله مثل انفال چگونه تصرف می کند؟ پس غاصب است.

4- اکثر دولتهای اموی و عباسی بنابر نظر شما انتخابی بوده اند پس تصرفات اهل بیت (ع) غصب است! و این با مبانی شیعه تعارض دارد.

5- انبیاء قطعاً ولایت داشته اند براساس نظر قرآن و آنها در مقابل دولتهای انتخابی خضوع نمی کردند و حتی با آن مخالفت می کردند.

- 6- اگر حکومت و قیام برای آن به عهده معصوم (ع) یا جانشین او باشد بر مسیر صراط مستقیم حرکت می کند اما اگر مردم انتخاب کنند امکان انحراف هست.
- 7- هیچ تأییدی در کلام اهل بیت (ع) برای این نوع از حکومت نمی یابیم چرا که با اندیشه شیعه تعارض واضح دارد.
- 8- نه تنها ائمه (ع) این نوع حکومت را تأیید نکرده اند بلکه مخالف آن ، حکومت های انتصابی اهل بیت (ع) و نواب ایشان را تأیید کرده اند.
- 9- اصل عدم تسلط را همه قبول دارند و این اصل با دولت انتخابی تعارض دارد چرا که «له ملک السماوات و الارض» و هر کس که خدا به او ولایت نداده حق تسلط ندارد.
- 10- با توحید ربوبی و تشریحی تعارض دارد چون تنها قانون گذار خداست. اما در دولتهای انتخابی قانون گذار مردم اند (نظر عرفا و اخلاقیون مثل علامه طباطبائی)
- 11- دولت انتخابی باید نظر اکثریت را بپذیرد و اکثر مردم جاهل و کفور و کارهند (بنابر نظر قرآن) پس نمی توان در مسائل مهمی مثل اصل حکومت به آراء عمومی مراجعه کرد.
- 12- مردم عوام مثل گوسفندان هستند که اولی از هر جا رفت بقیه هم می روند (قاعدۀ منابهه و محاکات) . یعنی اکثریت افعال مردم فقط تقلیدی کورکورانه و تبعیت از جمع است. حال چطور می شود به چنین مردمی اتکاء و اعتماد کرد.
- حال حتی اگر فقط بعضی از این اشکالات هم وارد باشد باز قول انتخابی باطل است.
- مقدمه هشتم :

انواع ولایت در نزد شیعه امامیه

گفته شد که ولایت فقط از آن خداست و هیچ کس بر دیگری تسلط ندارد، اما در 12 مورد این واجب تخصیص خورده است که نزد فقها اجماعی است و دلیل طرح این بحث آن است که بعضی گفته اند ولایت فقیه خلاف عقل و شرع است و ما با آوردن این موارد نشان می دهیم که چنین نیست:

- 1- ولایت پدر و جد بر فرزند کوچک و مجنون و سفیه
- 2- ولایت وارثان و اولیاء میت بر جسد او
- 3- ولایت اولیاء مقتول بر خون او
- 4- ولایت وصی بر اموال موصی
- 5- ولایت قیم بر صغار و سفها
- 6- ولایت واقف بر وقف
- 7- ولایت پدر و جد برای ازدواج دختر باکره
- 8- ولایت هر مؤمن بر مؤمن دیگر در امر به معروف و نهی از منکر
- 9- ولایت مؤمنین بر اموال فرزندان خردسال و موارد مشابه آن از امور حسبه
- 10- ولایت ارباب بر بزرگان و کنیزانش
- 11- ولایت زوج بر زوجه
- 12- ولایت فقیه بر غیر فقیه

مقدمه نهم:

تفاوت بین ولایت و وکالت

دولت انتخابی حاکم را وکیل و دولت انتصابی حاکم را ولی می داند. پس لازم است تفاوت‌های ولی یا وکیل توضیح داده شود.

- 1- وکالت عقد است و ولایت حکم است از احکام وضعیه.
- پس در دولت انتخابی محدوده اختیارات حاکم را مرم تعیین می کنند اما در حکومت انتصابی خدا.
- 2- رضا و قبول در وکالت شرط است ولی در ولایت نه.
- 3- موکل حدود وکالت وکیل را تعیین می کند لکن مولی علیه نمی تواند حدود ولایت مولی را تعیین کند..
- 4- موکل حق تصرف دارد ولی مولی علی ندارد..
- 5- در وکالت رسیدن به سن بلوغ برای موکل شرط است لکن در ولایت نه.
- 6- فسخ (اقاله) در وکالت جایز است در ولایت نه.
- 7- توضیح خواستن و استنطاق در وکالت جایز است در ولایت نه.
- 8- وکالت موقتی است ولایت دائمی.
- 9- مرگ وکالت را باطل می کند ولی ولایت را نه.
- 10- وکیل اختیار در رد و قبول دارد لکن ولی چنین حقی ندارد.

مقدمه دهم:

خاتمیت پیامبر (ص) مدرکی برای دولت انتصابی است.

چون انسان باید از انبیاء تبعیت کند و حکومت انتصابی استمرار حرکت انبیاء است. و احکام او دائمی است و از آن جمله احکام حکومتی و اداره کشور نیز که در باره ولی و والی و ولایت است دائمی است و چون پیامبر (ص) انتصابی عمل می کرد این نوع حکومت تا پایان باید باشد.

مقدمه یازدهم:

جایگاه بحث ولایت فقیه

این مسأله در کدام علم باید بررسی شود. فقه، اصول، احکام یا عرفان؟ واقع مطلب آن است که این مسأله هم منظر فقهی و هم منظر کلامی و هم منظر تفسیری دارد. (لکن منظر عرفانی آن از محل مبحث ما خارج است).

مقدمه دوازدهم:

تعریف ولاء، و ولایت

از لحاظ لغوی، ولاء یا ولایت به معنای نزدیکی دو چیز است به نحوی که از هم جدا نشوند. ضرب بلافصل یا معنی سرپرستی می دهد و محبت و دوستی، که همه از همان ریشه نشأت گرفته است.

از لحاظ قرآنی: در قرآن ولایت و مشتقاتش 230 بار به کار رفته است. و گاهی معنای محبت و دوستی «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض» و گاهی نوعی تسلط و فرمانبرداری در آن هست و «تولی عن» نیز به معنای اعراض می

باشد. از لحاظ روایی: گاهی در احادیث به معنای فرمانبرداری و سلطه آمده است «لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ» و گاه معنای محبت دارد و بعضی آن را از اصول دین و بعضی از فروع دین دانسته اند. از لحاظ فقهی: ولایت در فقه به معنای حکومت و فرمانبرداری می باشد و موارد آن فراوان است مثل اقامه نماز جمعه، رؤیت حلال و تصدیر قضا و امر حج و ... پس لفظ ولایت معناهای زیادی دارد که حکومت و فرمانبرداری مدنظر ماست و محبت و دوستی و یاری و ... نیز از مصادیق آن است نه از معانی آن.

مقدمه سیزدهم:

حدود مسأله ولایت فقیه

در این زمینه اقوال و دعاوی متعددی هست که آنها را مرور می کنیم و بعد به اثبات آنها خواهیم رسید:

- 1- نظر اول: ولی فقیه منصوب از طرف خداست و ولایتش استمرار ولایت اهل بیت (ع) است.
 - 2- نظر دوم: همه تکالیفی که بر عهده اهل بیت (ع) بوده الان بر عهده فقیه است.
 - 3- نظر سوم: ولایت فقیه از احکام اولیه است نه از احکام ثانویه.
 - 4- نظر چهارم: ولی فقیه می تواند عناوین احکام را براساس مصلحت یا مفسده تغییر دهد مثل فتوای تنباکو.
 - 5- نظر پنجم: همه حاکمان در هر مدینه ای در جامعه اسلامی را باید ولایت فقیه منصوب کند.
 - 6- نظر ششم: هیچ کس نمی تواند ولی فقیه را نصب یا عزل کند و مجلس خبرگان فقط کاشف است.
 - 7- نظر هفتم: اطاعت از ولی فقیه در همه موارد واجب است.
 - 8- نظر هشتم: اگر بر شخصی ولایت فقیه تعیین یافت او باید بپذیرد.
 - 9- نظر نهم: تعدد حاکمان باعث هرج و مرج است و باید یک نظر ولی باشد.
 - 10- نظر دهم: هر حکومتی غیر از ولایت فقیه، مصداق طاغوت است.
 - 11- نظر یازدهم: ولایت فقیه برای همه زمان ها و مکان ها می باشد.
 - 12- نظر دوازدهم: نمی توان حدود و اختیارات ولی فقیه را مقید کرد.
- نکته قابل ذکر آن است که اگر کسی ولایت فقیه را پذیرفت باید به همه دعاوی 12 گانه بالا ملتزم باشد و این موارد لوازم منطقی و علمی پذیرش ولایت فقیه است.

فصل دوم

ادله چهارگانه ولایت فقیه

دلیل اول: دلایل عقلی بر اثبات ولایت فقیه

حدود شش دلیل عقلی بر اثبات ولایت فقیه آورده می شود:

دلیل اول:

بسیاری از احکام شرعی اجتماعی است.

احکام اجتماعی اسلام نسخ نشده است.

واجب است خدا کسی را نصب کند تا به اجرای آن اهتمام ورزد و آن شخص باید مطلع و دارای صفات لازم باشد. که همان ولایت فقیه است.

دلیل دوم: دین اسلام کامل و جامع همه احتیاجات انسان در همه اعصار است.

نظام اجتماعی از مهم ترین احتیاجات انسان است.

مسأله حکومت و ریاست در شریعت مشخص شده و به فقیه عادل دارای شرایط سپرده شده است.

دلیل سوم: اهل بیت (ع) حاکم و قاضی نصب می کردند و حتی بعد از خلع ید از حکومت برای شیعیان خواص هر شهر ولی تعیین می کردند. حال عاقلانه نیست که نظام امامت استمرار بیابد لکن امامان حاکم و ولی برای شیعیان نصب نکنند.

اهل بیت (ع) در زمان غیبت نیز راویان احادیثشان را نصب کرده اند.

دلیل چهارم: احکام اسلامی لغو و تعطیل نشده است.

نفی ولایت فقیه لغو احکام اسلام است.

ولایت فقیه باعث اجرای احکام و مانع لغو آن است.

دلیل پنجم: هدف از خلقت انسان رسیدن به کمالات لایق اوست.

از اهم لوازم این کمال، قانون و حکمرانی براساس عدالت است.

سلسله انبیاء اوصیا برای این مهم اقدام کرده اند.

لازم است در زمان غیبت نیز این جریان ادامه یابد که متولی آن ولی فقیه است.

دلیل ششم: شیعیان مثل بقیه مردم روابط اجتماعی دارند.

و برای تنظیم آن محتاج یک مدبر صالح هستند.

پس باید ولی فقیه این مهم را انجام دهد.

قیاس استثنایی: تنظیم روابط اجتماعی محتاج یک مدیر و سیاستمدار صالح است.

شیعه از مراجعه به ظالمان و فاسقان نهی شده است

باید همانا نهی کننده (خدا) یک والی صالح برای مراجعه مردم قرار دهد.

دلیل دوم: استدلال با قرآن برای اثبات ولایت فقیه

نکات مقدماتی:

- 1- فقها برای اثبات ولایت فقیه به قرآن تمسک نکرده اند و برای اولین بار آن را مطرح می کنیم.
- 2- حتی اگر با قرآن نتوان ولایت فقیه را اثبات کرد. به اصل بحث مشکل ایجاد نمی کند چرا که بسیاری از احکام اسلامی با تمسک به عقل و حدیث (بدون قرآن) اثبات می شود کما اینکه اسم امامان نیز در قرآن نیامده است و ...

آیات الهی

آیه اول: **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم** (نساء 59)

از این آیه هم اثبات حکومت اسلامی را متذکر می شوند و منظور از اولوالامر نیز امامان معصوم (ع) هستند. اما این حصر به معصوم اضافی است یا حقیقی؟ اگر این حصر اضافی است - که در احادیث آمده - منظور نفی ظالمین بنی امیه بنی عباس و ... است نه عادلانی که پا به جای اهل بیت (ع) می گذارند. پس آیه شامل فیه عادل جامع شرایط هم می شود.

اما اگر حصر حقیقی باشد دلیل اطاعت، صفات معصوم (ع) است و فقیه به نسبتی که از آن صفات دارد به همان حد هم اختیار دارد و شامل آیه می گردد.

الم تر الى الذين يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك و ما نزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به و يريد الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا (نساء 260)

حرمت رجوع به طاغوت در این آیه روشن است و طاغوت نقطه مقابل خداست. لکن مراجعه به دولت و حکومت از لوازم زندگی انسان است. حال در زمان غیبت چه باید کرد؟ چگونه به حکم الله مراجعه کرد؟ بهترین راه نایبان معصوم (ع) است. «من نظر فی حلالنا و حرامنا... فليرضوا به حکما... فانی قد جعلته عليكم حاکما» پس با حکم عقل ادله دستور قرآن در زمان غیبت را می توان استنباط کرد و این حصر حقیقی است.

آیه سوم: **وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ** (نساء 83)

نکته اول: زندگی انسان مملو از مشکلات و معضلات است.

نکته دوم: برای حل این مشکلات باید به رسول (ص) و اولوالامر مراجعه کرد و آن را پذیرفت.

نکته سوم: حال اولوالامر کیست! الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ در زمان ما جز فقیه خبیر نیست.

آیه چهارم: **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** (بقره 247)

نکته اول: آیه بر لزوم حکومت و ریاست جامعه تأکید دارد: **ابعث لنا ملكا**

نکته دوم: قرآن سیره اشراف را توضیح می دهد که نشان می دهد خودشان لیاقت آن را ندارند که والی انتخاب کنند و باید از طرف خدا باشد.

نکته سوم: خدا جوانی که از اشراف و بزرگان نبود را انتخاب کرد که نشان می دهد علم و کفایت لازم است نه چیز دیگر.

نکته چهارم: قاعده کلی «یوئی ملکه من یشاء» خدای حکیم جز به انسان واجد علم و کفایت سلطنت نمی دهد.

نکته پنجم: آیا بعد از انقطاع سلسله امامت چنین احتیاجی هنوز هست یا نه؟ که جواب واضح است چون انسان مدنی بالطبع است و محتاج زندگی اجتماعی و حکومت.

نتیجه: باید کسی که واجد علم و کفایت باشد عهده دار امر حکومت باشد و فقیه جامع شرایط مصداق آن است.
آیه پنجم: قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس 35)

آیه بر وجوب اطاعت مردم از کسانی که امر آنها را تدبیر می کنند می باشد و از قبح تبعیت از کسانی که شأن هدایت مردم را ندارند. پس از کسی که لایق است، واجب است تبعیت شود و آن فقیه است.

آیه ششم: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ" (آل عمران، آیه 118)

مؤمنین نباید یاوری جز از خدا بگیرند و مهم ترین یاور کسی است که ولایت امر به عهده است پس باید ولی مؤمنین از آنها باشد و آن فقیه جامع شرایط است و عاقلی در آن شک نمی کند.

آیه هفتم: وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُه لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ، قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

نکته اول: خدا حکومت الهی را دوست دارد برای همین یوسف وارد حکومت شد و ائمه (ع) نیز بعضی از دوستان خود را وارد حکومت می کند.

نکته دوم: حاکم اسلامی شرایطی دارد مثل حفیظ و علیم بودن.

نکته سوم: سخن یوسف (ع) یک قاعده کلی است و سیره عقلا

پس چون حکومت اشخاص امین و مطلوب است بعد از غیبت معصوم (ع) نیز کسی باید عهده دار آن باشد که همان ولی فقیه است.

آیه هشتم: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ

نکته اول: ولایت انبیاء شامل تشریح و قضا و حکومت و ریاست می شود و این از اهداف بعثت آنهاست.

نکته دوم: (عقلی) جامعه بدون حکومت نمی شود.

پس در دوران غیبت انبیاء و ائمه باید کسی که کفایت مادون آنها را داشته باشد عهده دار این امر باشد.

آیه نهم: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (آل عمران 28)

نکته اول: کافرین نباید کافرین را به عنوان ولی خود بگیرند.

نکته دوم: ولایت در اینجا یعنی زعامت و ریاست.

نکته سوم: کافرین فقط مشرکین عصر پیامبر (ص) نیست بلکه کافر عملی را هم شامل می شود و فعل آن ها هم مؤید از طرف خدا نیست پس تنها فقیه جامع شرایط لایق آن است.

آیه دهم: "وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ" (نحل 36)

چند نکته از آیه برداشت می شود:

نکته 1: احتیاج مردم به انبیاء عمومی است.

نکته 2: انبیاء وظیفه بیان عقاید و ... دارند.

نکته 3: انبیاء وظیفه قیام بر علیه طاغوت را دارند.

نکته 4: سرنوشت اقوامی که از انبیاء تبعیت کردند یا از آنها اطاعت نکردند را توضیح می دهد.

پس لازم است مردم در مقابل حکومت عادل انبیاء خاضع باشند. و این امر واقعی است و زمان غیبت نیز ادامه دارد. [به نظر مترجم ادله قرآنی حضرت مؤلف آیه الله مظاهری اعم از ادعای ایشان است و سیره علما، قبلی که به قرآن جهت اثبات ولایت فقیه استناد نمی گردند به صواب نزدیکتر است].

دلیل سوم: دلیل اجماع برای اثبات ولایت فقیه

بیش از 25 قول برای اثبات ولایت فقیه از فقهای امامیه وجود دارد. برای همین، ادعای حصول اجماع محصل را داریم. و بعضی دیگر از فقها نیز ادعای اجماع کرده اند و آن را متفق بین همه و ضروری می دانند.

1- محقق ثانی در جامع المقاصد (رسائل محقق کرکی ج 1، ص 142)

2- صائب جواهر (جواهر الکلام، ج 21، ص 397)

دلیل چهارم، ادله روایی اثبات ولایت فقیه

حدود 30 روایت لفظاً یا معنا برای اثبات ولایت فقیه هست که سند و دلالت بعضی از آنها قوی است و بعضی از این روایات - بنابه نظر مرحوم بروجردی - به دست ما نرسیده است، و بعضی در اصول اربع مائه موجود بوده است. ولی همین مقدار که موجود است نیز برای اثبات ادعای ما کافی است.

1- روایت اول :

عن الحجة عليه السلام واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله.

سند آن معتبر است و به اشکالات سندی آن پاسخ های درخوری داده اند و کلینی و صدوق و شیخ مفید نیز آن را تصحیح کرده اند. و دلالت متن آن بر اثبات ولایت فقیه ظاهر است و امر به مراجعه در حوادث واقعه آن زمان برای همه حوادث واقعه روزگاران آینده هم هست. و منظور از راوی هم قطعاً راوی امامی عادل است که خود ظرائف و نکات دقیق حدیث را فهمیده باشد و این همان فقیه جامع الشرایط است. پس فقیه حجه الحجة برای مردم است.

2- روایت دوم:

به نقل از شیخ صدوق : از پیامبر اکرم (ص) : اللهم ارحم خلفائي - ثلاث مرات -

فقیل از : یا رسول الله و من خلفائك؟

قال : الذين ياتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی فیعلمونها الناس من بعدی

سند آن معتبر است و صاحب جواهر و دیگران آن را قبول کرده اند و خلیفه همان جانشین است و منظور مجتهد جامع الشرایط است چرا که راوی حدیث اعم از اهل بیت (ع) است و خود حضرت پیامبر اعظم (ص) آن را تعریف کرده اند (یروون حدیثی و سنتی...) و در سایر ادعیه و احادیث نیز لفظ خلیفه اعم از اهل بیت (ع) آمده است.

[به نظر حقیر این حدیث برای اثبات ولایت فقیه تام نیست و اشکالات مستشکلین به خوبی پاسخ داده شده است].

3- روایت سوم :

مقبوله عمر بن حنظله: در ذیل آیه 60 سوره نساء : امام صادق (ع) فرمودند:

من كان منكم مقدروى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حَكَمًا فَإِنِى قد جعلته عليكم حاكما. فإذا ما حكم بحكمنا فلم يقبله منه استخف بحكم الله و علينا رد، و الراثة علينا الراثة على الله ، و هو على حد الشرك.

سند حديث معتبر است و مشايخ حديث آن را پذيرفته اند و از منكم مى توان فهميد اين فرد بايد شيعه امامى باشد و از ادله حديث اينكه فقيه و عارف به احكام و مستندات احاديث باشد.

البته شرط عدالت در اين حديث نيست كه آن را با عقل مى فهميم و منظور از حاكم نيز فقط قاضى نيست - چنانكه شيخ انصارى پاسخ مى دهد - چرا معصوم (ع) كلمه قاضى را به كار نبرد؟ پس منظور ايشان ولايت در حكومت است و اگر فقط منظور قاضى باشد ولى قوه مجريه را در برنگيرد پس اين قاضى بلا اختيار است و معصوم (ع) مردم را به او رجوع نمى دهد.

4- حديث چهارم :

از امام صادق (ع) (مشهور ابو خديجه)

.... اجعلوا بينكم رجلاً ممن قد عرف حلالنا و حرامنا، فَإِنِى قد جعلته قاضيا. و إياكم أن يخاصم بعضكم إلى السلطان الجائر

سند آن معتبر است و مسأله وقوع خصومت يك نمونه از مشكلات اجتماعى است و واضح است كه مردم به يك والى نياز مند و اگر اشكال شود كه قاضى معنای حاكم سياسى نمى دهد بايد گفت قضا 2 معنى دارد 1: قضاوت 2- حكومت و اينجا منظور (ولى) است.

5- حديث پنجم :

از موسى بن جعفر (ع) ... 0 ان المؤمنين الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة لها

سند آن معتبر است و با قرائن هفت گانه اى تأييد مى شود و دو احتمال در باره معنى آن است:

احتمال اول: (امام خمينى) اين حديث از باب تشبيه معقول به محسوس است و فقيه بايد همه حدود و ثغور اسلام مثل احكام سياسى آن را اداره كند و اين ميسر نمى گردد مگر اينكه مبسوط اليه باشد.

احتمال دوم: صاحب جواهر، امام و ... بر اين عقیده اند كه حديث يك كبرايى را براى يك صغرايى عقلى توضيح مى دهد:

صغرى : عقل به لزوم دولت و حكومت در هر سرزمين امرى كند.

كبرى: حديث مى گويد چه كسى براى اين كار صالح است.

پس فقيه رئيس مسلمين است و ولايت فقيه اثبات مى شود.

6- روايت ششم :

امام صادق (ع) **إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَمًا أَنَّمَا أُوْرثُوا الْإِحَادِيثَ مِنْ**

أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا، فَانظُرُوا؛ عِلْمَكُمْ هَذَا مِمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؛ فَانْ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي

كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطَلِيْنَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ.

سند آن معتبر است و اكثر مشايخ آن را پذيرفته اند.

اما دلالت آن براساس نظر مرحوم نراقی و صاحب جواهر و امام خمینی (ره) - به خاطر مشمول وراثت انبیاء است. مرتبه قضا و ولایت و ... که مقدور باشد به وارثان آنها هم می رسد. البته با توجه به مراتب وجودی علم و حکمت و تدبیر و شجاعت و ... را علما در مراتب پائین تری برخوردار هستند.

اما اشکالات:

1- منظور از علما امام معصوم (ع) است. جواب: لفظ عالم اطلاق دارد و اهل بیت (ع) خزان علم هستند.

2- فقط جانشینی در بیان احکام و مسائل علمی را بیان می کند. جواب: ذیل حدیث معرف و مفسر صدر آن است و بیان می کند علما در همه چیز وارث انبیاء اند و بیان علم فقط یکی از مصادیق است.

3- پس سلطنت و حکومت در زمان غیبت با فقیه است

حدیث هفتم:

از امام رضا (ع)

ولا یقوم الا بان یجعل علیهم فیهم امینا یمنعهم من التعدی والدخول فیما خطر علیهم ... فجعل علیهم قیما یمنعهم من الفساد ویقیم فیهم الحدود والاحکام

سند آن معتبر است، اما دلالت آن این است که مردم والی می خواهند و او کسی است که حدود و احکام را جاری می کند و او کسی جز فقیه نیست.

حدیث هشتم:

مجموعه احادیثی که بر وجوب وجود حکومت برای اجرای احکام اسلام دلالت می کند و با توجه به اینکه بیش از نیمی از احکام اسلام اجتماعی و سیاسی است. اجرای آن مستلزم وجود حکومت اسلامی و حاکمیت فقهی است. چه آنکه تعلیق احکام اسلامی در زمان غیبت قبیح و دور از نظر شارع است.

3 نمونه از این روایات نیز از امام صادق (ع) نقل شده است.

به عنوان نمونه شخصی از ایشان پرسید چه کسی حدود را اقامه میکند؟ سلطان یا قاضی. امام فرمودند: کسی که حکم از آن اوست و تلویحاً قاضی یا سلطان جائز را نفی کرده و عالم عادل را معرفی می کنند و شیخ مفید نیز می افزاید: ... وقد فوضوا النظر فیه الی فقہا شیعتهم مع الامکان.

9- حدیث نهم:

احادیثی که بر شمول و جامعیت اسلام دلالت می کند.

مثل: قال علی (ع): الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی بین للامه جمیع ما تحتاج الیه.

و یا از ایشان است: العلماء حکام علی الناس. ان اقرب الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤوا، به و چون انبیاء همه مراتب حکومت و سیاست را داشتند علما نیز واجد آن هستند.

10- حدیث دهم:

از امام حسین (ع): « مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه »

سند حدیث ضعیف است لکن دلالت آن روشن است چنانکه توضیح آن گذشت. از این دست احادیث ضعیف السند و قوی الدلالة در این باب فراوان است که عقل نیز به صحت آنها حکم می کند.

تکلمه ای در باره احادیث نافی ولایت فقیه

احادیث رایت

قال الصادق (ع) : كل رايه ترفع قبل قيام القائم فصاحبها طاغوت يعبد من دون الله عزوجل
سند آن قوی است و نافی قیام و مخالف حکومت قبل از امام است ولو فقیه عادل جامع الشرايط.
6 نکته در نقد استفاده از حدیث:

- 1- این حدیث با عقل سازگار نیست.
- 2- بسیاری از علما از این حدیث در طول تاریخ اعراض کرده اند.
- 3- با احادیث تقویت کننده ولایت فقیه تعارض دارد و آنها احادیث اقوی واشهر است.
- 4- با قرآن تعارض دارد: آیات وجوب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر اطلاق دارد.
- 5- خود ائمه (ع) بعضی از قیامهای زمان خود را تأیید کرده اند که عملاً منافی این حدیث است مثل قیام زید بن علی و یا به بعضی قیامهای بعد از خود نیز مژده داده اند مثل قیام مردی از قم یا مردانی از فارس و ...
- 6- ظاهراً این احادیث مردم را از همراهی با مهدی نمایان – مدعیان دروغین مهدویت – نهی کرده است. مثل زید - برادر امام رضا – یا محمد و ابراهیم پسر عموهای امام رضا (ع)
پس مشکل احادیث رایت نیز قابل حل بوده و نافی ملایت فقیه نیست.

فصل سوم

شرایط عمومی ولی فقیه

در این فصل شرایط عمومی کسی که می تواند ولایت فقیه باشد و لایق این مقام گردد به بحث گذاشته میشود که البته این شروط زیاد است و اهم آن را ذکر می کنیم.

شرط اول:

اسلام: این شرط عقلاً و نقلاً اثبات شده و نیاز به توضیح ندارد.

شرط دوم:

تشیع: این شرط نیز روشن و بی نیاز از توضیح است

شرط سوم:

اجتهاد: که همان ملکه استنباط مسایل فرعی از دلایل تفصیلی است.

سؤال: آیا علمیت هم شرط است؟

جواب: در جواب این سؤال باید وظایف ولی فقیه را بررسی کرد. تبیین احکام، استنباط حوادث واقعه، ریاست جامعه و تنظیم روابط خارجی و نظامی و ... نظر مشهور آن است که شرط نیست و اکثر مراجع معاصر آن را شرط نمی دانند. و چون این مسأله عام البلوی بوده است عدم الوجدان در آن دلالت بر عدم وجود می کند و اگر این شرط لازم بود فی المثل می فرمودند: **فارجعوا فیها إلی اعلم رواه حدیثنا...**

اما به حکم عقل اگر میان دو مرجع از همه لحاظ شباهت بود باید به اعلم مراجعه کرد. البته علمیت در هر چیز به حسب آن است و در این مورد نیز متناسب با وظایف ولی فقیه تعریف می شود.

در ادامه حدیث مؤید علمیت را ذکر کرده و آنها را در این مورد توجیه می کنند مثل این که اعلم در این احادیث وصفی است نه تفضیلی و ... و علمیت فقهی برای مرجع، اینجا لازم نیست.

شرط چهارم:

علمیت در جزئیات حکومت: که واجب است مسایل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، دیپلماسی و ... را به نیکویی بداند.

شرط پنجم:

عدالت: که وضوح اثبات آن روشن است و آن ملکه ای است که به کمک آن بتوان به ظواهر شرع پایبند بود و ادله عقلی، نقلی و (کتاب و سنت) و اجتماعی آن فراوان است. مثل: **ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه ...** که همگی اشاره به حکم عقل است و تأسیس نمی باشد.

شرط ششم:

طهارت روح: که منظور همان تهذیب نفس است که احادیث زیادی هم آن را تأیید می کند.

شرط هفتم:

کمال عقل: به نحوی که بتواند امور اجتماع را کفایت کند و جمع مراتب عقل که برای امام جماعت و قییم سنیه و قاضی و ... لازم است باید در ولی فقیه باشد و مخصوصاً از عقل معاد در مقابل عقل معاش هم برخوردار باشد.

شرط هشتم:

شجاعت: به هر 3 معنی، قدرت و قوت روحی، غلبه بر هوای نفس و عدم اضطراب در تصمیم گیری باید در ولی فقیه باشد که ادله روایتی و عقلی آن فراوان است.

شرط نهم:

شرح صدر: که آیات قرآن را حمایت و عقل به آن تأکید دارند.

شرط دهم:

مرد بودن: که تقریباً بین علما اجماعی است به غیر از محقق اردبیلی در باب قضا - و با ادله عقلی، قرآنی و اجماعی و روایی مثل لایفاح قوم ملک علیهم امرأه و ... اثبات می شود.

شرط یازدهم:

مشهور به بدی نبوده باشد: حتی اگر در دوران جوانی اشتها به قبائح داشته - هرچند توبه او انشاء الله مقبول است - لکن عقلاً و نقلاً و اجماعی لیاقت حکومت بر مردم را ندارد.

شرط دوازدهم:

استواری رأی: که منظور آن عدم اتصاف به زیادی خطا و سهو و غفلت است و هم استواری اندیشه و فکر و پرهیز از انحرافات و تغییر نظرهای دم به دم که صاحب جواهر و محقق بهبهانی آن را مطرح کرده اند که ادله نقلی و عقلی هم آنرا پشتیبانی می کند.

شرط سیزدهم:

پرهیز از موارد مخالف مروت: که از موارد تکمیل کننده مسأله عدالت است، چرا که کسی که مروت ندارد قابل اعتماد نیست و نشان دهنده عدم کمال عقل یا عدم ایجاد تفکر عدالت در اوست. و منظور از فقدان مروت یا فعلی است که نشان دهنده عدم تقیه او به شرع باشد - هرچند خود آن عمل حرام نباشد - (مثل پوشیدن لباس شهرت و ...) یا عدم حفظ احترام و هویت اجتماعی است (مثل کسی که گرایی می کند، شهادتش مقبول نیست) یا عدم شرافت خانوادگی (مثل خضراء الدمن و ...) و عقلاً و نقلاً موارد فوق تأیید می گردد. [به نظر می رسد شرافت خانوادگی جزء مروت نیست، چون اختیاری نیست].

فصل چهارم

شبهات ولایت فقیه و پاسخ آن

حدود 100 اشکال به مسأله ولایت فقیه وارد شده است که نشان دهنده اهمیت موضوع است. اما بعضی از این اشکالات تکرار یا ادامه اشکالات دیگر است و با پاسخ به یکی چند تا از آنها نیز پاسخ داده خواهد شد. چه آنکه مبنای بعضی از اشکالات نیز مشترک بوده و لذا بعضی از پاسخ ها مشترک می باشد. اشکال اول:

ایراد به مقبوله عمر بن حنظله

این اشکال از امام خمینی (ره) است و خود نیز پاسخ آنرا داده اند (کتاب البیع ج 2، ص 480). اشکال: امام صادق (ع) ولایت فقیه را به فقیه در زمان حیات خود داده اند و بعد از فوت ایشان ولایت برای فقیه هم باطل است.

جواب: وکالت با فوت موکل تمام می شود ولی اینجا موضوع ولایت است مثل کسی که او را ولی بر وقف کنند. همچنین است سیره عقلا اگر سلطانی حاکم شهری را تعیین کند بعد از فوت او حاکم عزل نمیشود تا سلطان بعدی او را عزل کند.

اشکال دوم:

اگر ولایت فقیه را از این حدیث امام صادق (ع) بپذیریم قائل به لغو شده ایم و لغو در کلام معصوم (ع) نیست چرا که امام خود مبسوط الید و حاکم نبوده اند چطور می توانند حاکم تعیین کنند؟

جواب: امام صادق (ع) خود زیر بار حاکم طاغوتی نرفته اند و شیعیان را هم نهی کرده اند از مراجعه به آنها و لذا در جاهایی که امکان دارد و تا حد وسیع جامعه. فقها در اخذ وجوهات شرعی و اجرای حدود و مبسوط الیه بوده اند و لازم الاتباع پس قول امام صادق (ع) به ولایت فقیه لغو نیست [از لحاظ تاریخی شیعیان طبرستان و قم و ... احکام معصومین (ع) را اجرا می کردند و حکومت مستقل داشتند. هر چند خود معصوم (ع) نمی توانستند در مدینه یا بغداد یا سامرا به آنها کاملاً عمل نمایند].

اشکال سوم:

اگر ولایت فقیه را بپذیریم هرج و مرج در جامعه به وجود می آید. چرا که امام (ع) ولایت را به فقها واگذار کرده اند و آنها متعدّدند و تعدد احکام مستلزم هرج و مرج است. پس منظور امام (ع) ولایت فقیه نبوده است.

جواب: درست است که هرج و مرج نامطلوب است، لکن ولایت به معنای حکومت در هر عصر فقط به یک نفر اطلاق می شود هر چند در تبیین احکام و فقهای متعدّدی ولایت دارند.

و آن کسی که خود فقها انتخاب می کنند همان فقیه حاکم خواهد شد و در زمان ما خبرگان مسئول این کار است.

اشکال چهارم:

بین حکومت ولایت فقیه و جمهوریت تضاد هست.

این اشکال به فعلیت ولایت فقیه برمی گردد چه آن که اگر حکومت جمهوری باشد، نمی تواند به آراء مردم و ... مراجعه نکند و اگر اسلامی ، باید فقط حکم الله اجرا شود و مردم مدخلیتی در آن ندارند. پس این دو غیرقابل جمع اند.

جواب : ولایت فقیه از جانب خدا تفویض شده اما نه مثل ولایت ائمه (ع) که مردم هیچ نقشی در آن ندارند بلکه فقط وقتی فعلیت می یابد که مردم بخواهند و بر مردم واجب است که فقیهی را تشخیص داده و او را حاکم نمایند (مثل مراجعه به پزشک) و در ایران این جمع بین جمهوریت و اسلامیت توسط خبرگان انجام می شود.
اشکال پنجم : دور

این اشکال به اصل ولایت فقیه نیست به کیفیت نصب او در ایران است. ولی فقیه اعضای شورای نگهبان را تعیین می کند و آنها صلاحیت اعضای خبرگان و خبرگان، رهبری را و دور باطل است.

جواب : دور اقسامی دارد. هر دوری باطل نیست، تنها دور علیتی و وجودی باطل است مثل پدر و پسر که نمی تواند وجود پدر متوقف بر پسر باشد! اما دور لمّی جایز است. چون توقف بر وجود یکدیگر ندارند. علاوه بر آن که مردم نیز در انتخاب فقهای خبرگان نقش دارند. [به این شبهه پاسخ های دیگری هم داده شده است که اقوی می باشد و خارج از حوصله این وجیزه است].

اشکال ششم :

عقل انسان برای اداره جامعه کافی است و نیازی به ولایت فقیه ندارد. بلکه هر کس که قادر و شایسته است می تواند اداره حکومت را به عهده بگیرد و نیازی به فقیه نیست.

جواب: این مسأله با ادله روایی و عقلی که آوردیم تعارض دارد و چه کسی بهتر از و شایسته تر از فقیه جامع الشرایط. چه آنکه هر فقیهی که خبره ، کارشناس، عادل و دارای کفایت سیاسی باشد، لیاقت این مقام را دارد (چنانکه گذشت) و خبره و کارشناس در جامعه اسلامی حداقل فقیه است و کس دیگری حق سلطه بر دیگری را ندارد. (طبق قاعده عقلی که گذشت) مگر با دلیل و دیگران غیر از فقها دلیل ندارند.

اشکال هفتم :

ولایت فقیه مستلزم استبداد و دیکتاتوری است.

چون اگر یک نفر همه کاره شد دیکتاتور می شود و عقل این را رد می کند.

جواب : چند نکته باید در پاسخ گفت:

1- آیا جعل انبایء و اوصیاء هم از طرف خدا استبداد بود؟ خواهید گفت نه چون معصوم بوده اند. در جواب باید گفت: ولی هم عادل است و عدالت از مراتب پائین عصمت است. [الاقرب الی المعصوم است].

2- در حکومت های دیگر امکان رسوخ دیکتاتوری هست ولی در این حکومت التزام به عدالت و مکارم اخلاق و خالی بودن از زشتی های اخلاقی لازم است.

3- فقیه به حرف خود امر نمی کند به سخن خدا امر می کند و این خود مانع دیکتاتوری است.

4- اگر منظور شما از استبداد حکومت دیکتاتوری است جواب آن را داریم اما اگر منظور شما این است که سخن آخر و فصل الخطاب هنگام تزامم آراء حرف اوست ناگزیر است هر حکومتی چنین منصبی را داشته باشد - این از سیره عقلا است - البته لازم است حاکم در همه موارد لازم با کارشناسان و متخصصین مشاوره داشته باشد.

اشکال هشتم :

فرض وجود در دولت باعث هرج و مرج است و در جمهوری اسلامی دولت در دولت درست شده است:

1- دولت منتخب مردم که رئیس جمهوری رأس آن است (انتخابی)

2- دولتی که مردم دخالتی در آن ندارند که ولی فقیه در رأس آن است (انتصابی)

جواب: این اشکال برهانی نیست و خطابی است. چون هیچ کس حق تسلط بر دیگری بر دیگری را ندارد و فقط حکومت خدا به شکل انتصابی قابل قبول است - چنانکه گذشت - این اقتضای ربوبیت تکوینی خداست و در جمهوری اسلامی مردم رئیس جمهوری را به عنوان بازوی اجرایی ولی فقیه انتخاب می کنند. [محدوده اختیارات هر کس در قانون معلوم است]

اشکال نهم:

خاتمیت دلیل بر نفی ولایت فقیه است.

با ختم نبوت عقل مردم هم کامل شده است و عقل آنها نایب و جانشین وحی می باشد و مردم مگر در احکام توقیفی (مثل تعداد رکعات نماز و ...) در سایر موارد مثل احکام حکومتی با عقل خود کار می کند و نیازی به ولایت فقیه نیست.

جواب: اولاً این تفسیر از خاتمیت موافق کتاب و سنت نیست و قاعده حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه بر ثبوت احکام فردی و اجتماعی دلالت دارد. و هیچ یک از احکام فردی یا اجتماعی اسلام نسخ نشده است و این تغییر از خاتمیت معنای نسخ دین می دهد [این همان نظر مرحوم اقبال لاهودی است که شهید مطهری آن را نقد کرده اند].

ثانیاً: لازمه این سخن عدم احتیاج مردم به علم بلکه بسته شدن باب علم است/ چرا که عقل تأیید می کند جامعه همیشه به کارشناسان نیاز دارد و همچنین به کسانی که برای سعادت اخروی متخصص باشند و عقل برای این هم کافی نیست [چنانکه متکلمان برهان آورده اند]. پس علم شریعت لازم است و عقل امکان جانشینی کامل برای آن را ندارد.

اشکال دهم:

مردم قییم نمی خواهند. احکام اسلام با قرآن کامل شد و بعد از آن مردم خود احکام اسلام را می فهمند و محتاج مفسر، فقیه و قییم سیاسی نیستند.

جواب: همان طور که گذشت در هر زمینه ای جامعه به کارشناس نیاز دارد و علوم در هر ساعتی توسعه می یابد و ... پس دیگر به پزشک و مهندس احتیاج نداریم؟ چون علوم در گذشته کامل بیان شده است! و این سخن شبیه کسانی است که می گفتند حسبنا کتاب الله تا مردم را از در خانه علی (ع) دور کنند.

اشکال یازدهم:

شأن فقیه تعیین موضوع نیست و کار حکومت مستلزم تعیین موضوعات اجتماعی و اقتصادی و ... است. بلکه او فقط باید تعیین حکم کند.

جواب: 1- منظور از این سخن درست آن است که تعیین موضوعات احکام با عرف است و شأن فقاہت فقیه بیان احکام موضوعات است. ولی او هم مثل سایر مردم می تواند تعیین موضوع کند و از این موارد در فقه فراوان است. مثل طهارت رنگ خون بعد از آب کشیدن لباس.

3-فقه 3 شأن دارد : تبیین احکام، قضاوت و ریاست. حال مگر قاضی تعیین موضوع نمی کند؟! (البته بعد از مراجعه به عرف و کارشناس) تا بتواند حکم او به واقع نزدیک باشد.
[به نظر حقیر این قاعده تام نیست و به فرموده آقای آیه ا... مکارم شیرازی، فقیه تعیین موضوع هم می کند...].

اشکال دوازدهم :

اداره حکومت به علومی غیر از فقه احتیاج دارد و این امور ارتباطی با فقه ندارند بلکه باید مدیریت علمی را جانشین مدیریت فقهی کرد.

جواب : با تأمل در شرایط ولی فقیه که گفته شد پاسخ این اشکال بدست می آید، کفایت و تدبیر و ... از این موارد است بلکه فقه [سنتی] تنها کافی نیست، بلکه موارد دیگررا هم لازم است احراز کند و این اشکال در حقیقت تأثیر سخنان قبلی ماست.

[مدیریت فقهی با مدیریت علمی قابل جمع و در یک راستا هستند و فقیه با مشورت با کارشناسان تصمیم نهایی را می گیرد].

اشکال سیزدهم :

آیات قرآن دلالت بر حکومت انتخابی می کنند.

چنانکه گذشت در بسیاری از آیات قرآن مردم مخاطب خداوند بوده و مسئول تشکیل حکومت پس کار فقیه نیست که دولت درست کند مگر با انتخاب مردم. آیاتی: مثل (قاتلوا.. فاجلدوا، فاقطعوا و ..) پس فقیه حاکم منصوب از طرف خدا نیست.

جواب: چنانکه گفتیم تک تک مردم نمی توانند این امور را انجام دهند و دولت درست کنند چون مستلزم هرج و مرج است. پس باید یک حکومت واحد باشد و این آیات دلالت بر وجود قیام مردم برای تشکیل حکومت ندارد و تمسک به عام است در شبهه مصداقیه، لذا امکان پذیر نیست. اما قائلان به انتصابی بودن ولایت فقیه آیات و روایات مؤیدی دارند که آنها را یاری می کند.

و خدا همه مردم را خطاب قرار داد چون بدون کمک آنها نمی تواند دستورات الهی را انجام دهد. و تشکیل حکومت برای مردم مقدمه و خوب است نه مقدمه واجب لذا بر آنها لازم نیست. پس این آیات برای قائلین به انتخاب کافی نیست و باید دلایل دیگری بیاورند.

اشکال چهاردهم :

قرآن بر لزوم اجازه مردم در تشکیل حکومت و تصرف آن دلالت دارد. پس ولی فقیه نمی تواند بدون اذن مردم تصرف کند و حکومت درست کند. (آیاتی مثل خلق لکم و سخر لکم و ...) پس حکومت انتخابی درست است نه انتصابی.

جواب : 1- دولت انتخابی کامل جایی محقق نشده تا چه رسد به اینکه از تک تک قوانین و تصرفات او همه راضی باشند و دولت بدون تصرف امکان پذیر نیست، پس دولت انتخابی واقعی اصلاً محقق نمی شود.

2- خداوند خود چنین آیاتی را تخصیص زده است: قل الانفال لله و الرسول... و هر دولتی به این تصرفات درانفال احتیاج دارد و خلیفه رسول در استفاده از انفال فقیه است. العلماء ورثه الانبیاء.

3- [این خلق لکم و سخرکم تکوینی است و قابل ورود در مباحث تشریحی نیست].

اشکال پانزدهم:

ولایت فقیه خلاف سیره امیرالمؤمنین (ع) است.

اگر حکومت انتصابی است چرا حضرت علی (ع) با خلفاء بیعت کرد و بعد از عثمان از قبول خلافت استنکاف کردند و این موارد به اضافه کلمات ایشان نشان دهنده انتخابی بودن حکومت است.

جواب: 1- امیرالمؤمنین در مقابل خلفاء قبلی بی یار و یاور بود لذا تقیه می کرد. پس اینکه کارمردم را پذیرفت از سرناچاری بود درحالی که خار در چشم و استخوان درگلو داشت. [ر ک خطبه شقشقیه]

2- سخن حضرت الزام خصم به آنچه بوده که خودشان قبول داشتند (قاسطین و مارقین و ناکثین) و در جدل این رایج است.

3- این احادیث با آیات و روایاتی که علی (ع) را از جانب خدا نصب کرده اند آیه تبلیغ و اکمال و حدیث غدیر و ... تناقض دارد لذا اگر تعارض معنایی پیش آید باید آنها را کنار گذاشت.

[بحث فعلیت حکومت غیر از حق حکومت است و نظر مردم شرط است نه شطر و نه رکن]

اشکال شانزدهم:

مادام العمر بودن ولی فقیه به دیکتاتوری منجر می شود چرا که ممکن است فردی اصلح از او در این مدت یافت شود.

جواب: با توجه به اوصافی که در فصل قبل از ولی فقیه گفتید چنین چیزی ممکن نیست [چون ولایت فقیه مادام الوصف است نه مادام العمر، بلکه لحظه ای است نه دوره ای پس اگر بهتر از او یافت شد خود باید استعفا دهد یا خبرگان چنین کاری را بکنند].

اشکال هفدهم:

ولایت فقیه مخالف آزادی است. چرا که خدا انسان را آزاد آفرید و یکی از موارد آزادی، آزادی در انتخاب حکومت و حاکم است و نظریه انتصاب، از مردم سلب اختیار و آزادی می کند.

جواب: مغالطه ای رخ داده بین آزادی انسان و انتخاب ولی. بله آزادی و رهاشدن از قیدوبندها از اهداف انبیاء و ...

است، لکن انسان مطلقاً آزاد نیست. چه آنکه هر قانون آزادی انسان را محدود می کند، پس اگر خدا هم جایی این

آزادی را محدود کرد باید آن را پذیرفت. و فرمود: «من لم یحکم بما انزل الله، فاولئک هم الکافرون» پس آزادی همه

جا محترم ولی محدود است. اینجا نیز خداوند حکومت را محدود کرده است و خود پیامبر (ص) و امامان (ع) نیز

هنگام حکومت بعضی از آزادی های مردم را محدود می کردند. [البته اشکالات دیگری هم هست که به دلیل وضوح

ضعف یا تکراری بودن از نقل آن ها صرف نظر می کنیم].

فصل پنجم

پرسشهایی در باره ولایت فقیه

پرسشهای زیادی در باره ولایت فقیه مطرح است که به اهم آنها اشاره می کنیم:

سؤال اول :

آیا ولی فقیه فراتر از قانون اساسی است؟

جواب : چون ولی فقیه نائب امام عصر (عج) است پس از یک لحاظ مافوق قانون اساسی است و از طرف دیگر مادون او و مثل سایر مردم. لذا قبل از نوشتن قانون و قبل از تنفیذ شرعی آن توسط ولی فقیه او بالاتر از قانون است. اما بعد از این که آن را امضا کرد خود مثل مردم و حتی بیشتر از آنها باید ملتزم به عمل کردن به قانون باشد. و با توجه به اوصاف والی احتمال سوء استفاده نیز بسیار کم می شود. (مثل میرزای شیرازی که وقتی خود حکم تحریم تنباکو را داد، خودش هم نمی توانست استعمال کند).

سؤال دوم :

راه حل خروج از مشکل تعدد والیان با وجود تعدد فقیهان چیست؟

یا چگونه می توان با وجود فقیهان زیاد فقط یک والی داشت؟ چرا که در احادیث راویان و ... آمده است. جواب : این سؤال را قبلاً پاسخ دادیم، خود فقیهان باید یک نفر را که اصلح می دانند انتخاب و هم از او تبعیت کنند. و در مواردی که به نتیجه نمی رسند - مثل رؤیت هلال - بقیه فقیهان سکوت کنند. پس هم مقلدین مراجع و هم خود مراجع باید از ولی فقیه اطاعت کنند، تا باعث هرج و مرج می شود.

سؤال سوم :

آیا امکان تعدد ولایت فقیه در کشورهای مختلف هست؟

جواب: علت عدم تعدد ولی فقیه در یک کشور، هرج و مرج است و اگر این مسأله باعث تضعیف حکومت اسلامی در کشورهای مختلف نباشد، اشکال ایجاد نمی کند. (اما در مورد پیامبر اولوالعزم (ص) و امام معصوم (ع) حتماً باید یک نفر در روی کره زمین ولایت داشته باشد).

سؤال چهارم :

آیا ولی فقیه می تواند منصب خود را به دیگری تفویض کند؟ و اگر چینی چیزی امکان پذیر نیست پس چطور ادارات و نهادهای مختلف و ... باید اداره شوند؟

جواب : اصل ولایت فقیه قابل تفویض نیست - چنانکه گذشت حق نیست بلکه حکم و تکلیف و وظیفه ای بر گردن اوست - مثل وجوب احکام شرعی برای سایر مردم که قابل واگذاری نیست. (مگر حج) و اگر در بعضی موارد جزئی ولایت را به یک مجتهد عادل دیگری واگذار کند جایز است به نحوی که مستلزم هرج و مرج نباشد و به غیر مجتهد جایز نیست. و اداره قوای سه گانه و شرکت ها و نهادها و ... نیز از باب تفویض نیست بلکه همه بازوان رهبرند یا از باب اجازه یا نصب یا وکالت، که اجازه واضح است.

سؤال پنجم :

آیا می شود خلاف نظر ولی فقیه عمل کرد؟

جواب : دو حالت دارد.

الف- اگر شخص خود مجتهد باشد و به نتیجه قطعی برسد به شرطی که باعث تضعیف ولایت نباشد جایز است به نظر خود عمل کند. اما در مواردی که ولی فقیه حکم می کند (و نه فتوی) امتثال امر او بر همه واجب است چرا که باعث وهن حکومت و دولت اسلامی می شود.

ب- اما اگر شخص مجتهد نباشد باز 2 حالت دارد.

اگر مخالفت او زبانی باشد و زبانی به حکومت نرسد، شخصاً فعل حرام مرتکب شده.

اگر مخالف او عملی باشد و باعث زیان به حکومت اسلامی می شود و زمینه حکومت طاغوت را فراهم کند، علاوه بر اینکه فعل حرام مرتکب شده حکومت باید او را مجازات کند.

سؤال ششم :

ولایت مطلقه یعنی چه؟ اطلاق ولایت چه معنایی دارد؟

جواب : چند نکته باید خاطر نشان کرد:

1- گاهی معنای مطلقه یعنی استطاعت کامل و مطلق فقیه برای استنباط همه احکام اسلامی و پاسخ به مسایل مستحدثه

2- در قضاوت مطلقه بودن یعنی دارای اختیارات تام برای فصل دعوا و پایان داوری داشتن.

3- در حکومت یعنی داشتن اقتدار لازم جهت اجرای احکام اسلامی و عدم عجز از انجام آنها. هر چند فقیه حاکم همه کمالات معصوم (ع) را ندارد.

4- معنای آن فراتر بودن از قانون اساسی بعد از آن که قانون اساسی را تنفید کرد نیست (بلکه در برابر قانون ، همه مردم یکسان هست)

5- در موارد اضطرار و شرایط فوق العاده که قانون راهگشا و کارآمد نیست ولی فقیه با استفاده از حکم ولی یا قانونی مسأله را گره گشایی می کند.

سؤال هفتم :

معنای التزام قلبی و عملی به ولایت فقیه که برای نامزدهای ریاست جمهوری و مجلس و ... بیان می کنند چیست؟

جواب : التزام قلبی یعنی انسان بپذیرد که در زمان غیبت معصوم (ع) حکومت با ولی فقیه جامع الشرایط است هر چند خود با روش علمی آن را به دست نیاورده باشد. و از روی تقلید آن را قبول کرده باشد.

اما معنای التزام عملی، حرکت در مسیر اجتماعی و فعالیت های زندگی براساس همان عقیده است.

با ذکر 2 نکته :

1- این التزام از ضروریات دین نیست و منکر آن قابل سرزنش و ارتداد و ... نیست (این در باب مردم عادی است).

2- اما در باره حاکمان و کارگزاران و مسئولین ضروری است که این افراد ولایت فقیه را قلباً و عملاً پذیرفته باشند - به حکم عقل چه آن که بازوان ولی فقیه خواهند بود و نمی شود مخالف او باشند! یا او را چنانکه باید قبول نداشته باشند! چون باعث هرج و مرج و اختلال در نظام می شود.

و آخر دعوینا ان

الحمد لله رب العالمین